

نقد یک نگاه: بررسی نظر دکتر باوند درباره:

## ماهیت ارتش، کودتای نوژه و

### نقش ارتش و سپاه در جنگ

محمد درودیان

توانایی اداره آن را نداشت، مانند پدیده سردرگم و هراسانی عاری از توانایی مدیریت بحرانش بود.<sup>۳</sup> و با فرض اینکه ارتش ماهیت مستقل نداشت، در مورد کودتای ۱۹۲۱ گفت: «در ایران، قدرت ظاهرأ، با کودتایی نظامی، اما در عمل، با کودتایی سیاسی و نظامی ظاهر شد<sup>۴</sup> و در پرتو این تحول و امنیتی که با استقرار نظام دیکتاتوری به دست آمد، پروژه مدرنیته دنبال شد... چنین ارتشی هنگامی که با بحرانش روبه رو شود، در صورتی که آن سر نیز به دلایلی توانایی اداره امور را نداشته باشد، سردرگم خواهد شد و مانند هیولایی که سرش را بگیرند، توانایی جمع کردن خود را ندارد، همان طور در شهریور ماه سال ۱۳۲۰، که کشور در حالت اشغال قرار گرفت و پادشاه مملکت را رها کرد، دیدیم که ارتش سردرگم شد. این ارتش نوین هنگام روبه رو شدن با اشغال خارجی، هیچ واکنشی انجام نداد که نشان دهنده نقش و مسئولیت و رسالت سنتی و تاریخی اش باشد؛ زیرا، قائم به خود بودن را از ارتش گرفته بودند.<sup>۵</sup>

دکتر باوند در تحلیل خود تصریح می کند که ماهیت ارتش، وابسته و غیرمستقل است و همین امر مانع از مسئولیت پذیری در برابر حوادث تاریخی و سرنوشت ساز، مانند تهاجم خارجی و اشغال کشور می شود. در چنین وضعیتی، هنگامی که ساختار سیاسی سقوط یا تغییر می کند، ارتش هم رها می شود و رسالت سنتی و تاریخی اش را نشان نمی دهد.

وی سپس، درباره کودتای ۲۸ مرداد و تلاش مصدق برای کنترل ارتش افزود: «مسئله ۲۸ مرداد کودتای سیاسی - نظامی بود؛ کودتایی که قدرتهای خارجی، آلترناتیوهای مختلفی را پیش بینی کرده بودند، اما ارتش، نه به عنوان تمامی ارتش،

مجله نامه در سی و یکمین شماره خود (مرداد و شهریور ماه سال ۱۳۸۳) به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد گفت و گویی را با آقایان مهندس میثمی، دکتر باوند، دکتر مولایی و دکتر صدری انجام داده است که محور اصلی آن، نظر مهندس میثمی حول سه مؤلفه نفت، نهضت ملی و نظامیان است. ضمن این گفت و گو، دکتر باوند در پاسخ بدین پرسش که آیا «تحلیل آقای مهندس را در مورد مثلث نفت، اسلحه و سرکوب قبول دارید یا خیر؟» با اشاره به روند تحولات سیاسی در ایران و تغییر سلسله های حکومتی می گوید: «ایران در قرن نوزدهم، در طیف تعاملات بین المللی و دیپلماسی جهان غرب قرار گرفت و ضرورت ایجاد نیروی نظامی جدید با توجه به چالشهای نوین ایجاد شد.»<sup>۱</sup> وی سپس، در مورد ماهیت ارتش به عنوان نیروی نظامی جدید نتیجه می گیرد که ارتش پدیده قائم به خود و مستقلی در تاریخ ایران نبوده و نقش ارزیابی کننده و تصمیم گیرنده ای نداشت تا بتواند بحرانهای سیاسی را حل کند؛ وضعیتی شبیه آنچه بعدها در ترکیه یا در پاکستان یا در کشورهای امریکای لاتین پدید آمد، یعنی ارتش در ایران به عنوان رویال کمپ یا اردوی سلطنتی به سرّی وابسته بود که در رأس قرار داشت و تصمیم گیریهای آن سرّ در نحوه خط مشی ارتش مؤثر بود.<sup>۲</sup>

ایشان در ادامه توضیح خود، به تحولات قرن نوزدهم می پردازد. دوره قاجار، تلاشهای عباس میرزا برای نوسازی ارتش، نقش ژنرال گاردن و تشکیل ارتش قزاق از سوی روسها و کمک افسران سوئدی در سازماندهی نیروهای ژاندارمری را بررسی و مجدداً نتیجه گیری می کند: «ساختار ارتش وقت طوری نبود که نهاد قائم به خود و مستقلی باشد و ابزار استفاده رئیس حکومت بود و اگر حکومت به دلایلی،



## به اعتقاد دکتر باوند،

ارتش ایران در برابر رخدادهای تاریخی و سرنوشت ساز،  
توانایی انجام رسالت سنتی اش را ندارد و در صورتی که رأس  
نباشد و رها شود، سردرگم خواهد بود و نمی تواند با  
تصمیم گیری و اقدام، وضعیت موجود را حفظ و یا وضعیت  
جدیدی را ایجاد کند

سرنوشت ساز، توانایی رسالت سنتی اش را ندارد و در صورتی که رأس نباشد و رها شود، نیز سردرگم خواهد بود و نمی تواند با تصمیم گیری و اقدام، وضعیت موجود را حفظ یا وضعیت جدیدی را ایجاد کند.

دکتر باوند در چهارچوب این مفروضات و ملاحظات، تحولات پس از انقلاب را نیز بررسی می کند و بلافاصله، نتیجه می گیرد: «پس از انقلاب و پیش از جنگ، کسانی که جنگ تحمیلی را بعد از گروگانگیری پیش می آورند، بر آن می شوند، نطفه های پویای این پدیده را تضعیف کنند».<sup>۷</sup> در اصل، آنچه موجب شده است این نقد ارائه و چنین دیدگاههایی بررسی شود، ادعای مزبور است که نخست، مشخص نیست منظور از کسانی که جنگ را پس از گروگانگیری پیش آوردند چه جریانها و اشخاصی هستند و دیگر آنکه، نطفه پویای کدام پدیده را تضعیف کردند. ارتشی که آقای باوند معتقد است طی شصت سال قدمت، فاقد پویایی و کارکرد دفاعی لازم در برابر تهدید بوده است، چگونه پس از انقلاب به پدیده پویایی تبدیل می شود، اینکه وی بدون پرداختن به نقش انقلاب و رهبری آن در هویت یابی ارتش و تغییر ماهیت آن این نتیجه گیری را مطرح می کند، پرسش برانگیز و مبهم است. در واقع، وی باید نخست، شکل گیری نطفه پویا و عوامل مؤثر بر آن را توضیح می داد. جالب توجه و مهم تر اینکه باوند به کودتای نوژه اشاره و این گونه قضاوت می کند: «کودتای نوژه کودتایی ساختگی بود تا نیروی هوایی فلج شود؛ زیرا، تنها نیرویی که کارایی مؤثر داشت، همین نیرو بود.» وی دلیل ساختگی بودن آن را نیز این موضوع می داند: «همه می دانستند که کودتایی در پیش است.»!

بلکه به عنوان ابزار کودتا عمل کرد. ماکودتارانه امری داخلی، بلکه رویدادی خارجی با استفاده از ابزار داخلی تلقی می کنیم. به همین دلیل، کودتای ۲۸ مرداد را کودتای امریکایی - انگلیسی می نامیم، نه کودتای ارتش؛ زیرا، ارتش با توجه به نداشتن ویژگی قائم به خود بودن نمی توانست تصمیم بگیرد.»<sup>۸</sup>

بدین ترتیب، از نظر دکتر باوند، کودتای ۲۸ مرداد خارجی بود، نه داخلی و بخشی از ارتش به عنوان ابزار کودتا عمل کردند و کودتای سیاسی - نظامی بود، نه نظامی؛ زیرا، ارتش به دلیل ماهیت خود، توانایی انجام کودتا را نداشت. این نتیجه گیری و قضاوت در مورد کودتای ۲۸ مرداد فارغ از صحت و سقم آن، بحث جدیدی است که آقای باوند در چهارچوب مفروضاتی که پیش از این، در مورد ارتش بیان کرده است، طرح می کند اما هیچ گاه، به دلایل و ریشه های پیدایش چنین وضعیتی - ماهیت ارتش - نمی پردازد. بررسی ریشه ای این موضوع از آن نظر اهمیت دارد که قدرت در ایران بر پایه قدرت نظامی ایالات جابه جا می شده است، بنابراین، باید نقش قدرت نظامی و تشکیل نیروی نظامی در روند تحولات سیاسی برجسته باشد، در صورتی که به اعتقاد باوند، چنین نیست.

وی در مورد وضع ارتش در برابر انقلاب با اشاره به سردرگمی ارتش می گوید: «وقتی انقلاب ۱۹۷۹ رخ داد و رأس حکومت از مملکت خارج شد، ارتش با تمام هیبتش ناتوان و سردرگم ماند و هائیزر تعیین می کرد چه باید یا نباید بکند؛ زیرا، ارتش مستقل نیست.»

بر اساس این تحلیل، کارکرد ارتش در وضعیت متفاوت بدین صورت است که در برابر رخدادهای تاریخی و

دکتر باوند:

**ارتش پدیدۀ قائم به خود و مستقلی در تاریخ ایران نبوده**

**و نقش ارزیابی کننده و تصمیم گیرنده‌ای نداشت**

**تا بتواند بحرانهای سیاسی را حل کند؛**

**یعنی ارتش در ایران به عنوان رویال کمپ یا اردوی سلطنتی**

**به سرّی وابسته بود که در رأس قرار داشت و**

**تصمیم گیریهای آن سر در نحوه**

**خط مشی ارتش مؤثر بود**

جنگ تحمیلی آغاز شد، حال در اینجا، نقطه عطفی در تاریخ ایران می بینیم، یعنی برای نخستین بار، به نیروی نظامی ایران جنگی تحمیل می شود؛ جنگی که ارتش، سپاه، بسیج و مردم در آن حضور می یابند. این جنگ سبب می شود نیروی دفاعی تا حدی با اعتقاد و قائم به خود در صحنه حضور یابد.<sup>۸</sup> در حالی که آقای باوند توضیحات در خور توجهی در مورد شکل گیری نیروی دفاعی قائم به خود در صحنه ایران ارائه می کند، اما عوامل مؤثر در پیدایش این وضعیت بیان نشده است. همان گونه که باوند عامل انقلاب و رهبری آن را در شکل گیری نقطه های پویا نمی گوید و تنها به تلاش برای تضعیف آن اشاره می کند، در اینجا، نیز بدون توجه به علت و سازوکارهای پیدایش پدیده شکل گیری نیروی دفاعی از کودتای ساختگی سخن می گوید.

در این تحلیل، باوند به موضوع مهم دیگر، یعنی حضور مردم، سپاه و بسیج و نیز نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در جنگ هشت ساله اشاره می کند. در واقع، خلاف دیگر رخدادهای تاریخی و دوران تجاوز به ایران، که ارتش فاقد قدرت دفاعی و تأثیرگذاری در اجرای نقش سنتی و رسالت تاریخی اش بوده است، در این مرحله، ارتش در کنار مردم، سپاه و بسیج قرار می گیرد؛ تحولی که طی هشت سال، ادامه می یابد و برآیند آن شکل گیری و ظهور نیروی دفاعی جدید است. اگر این مهم نبود، نه تنها دشمن شکست نمی خورد، بلکه توانایی لازم برای اداره جنگ برای هشت سال فراهم نمی شد.

در این بحث نیز، مانند مباحث پیشین، باوند در حالی که بدون اشاره به نقش انقلاب و رهبری آن از شکل گیری نیروی دفاعی سخن می گوید، به طور شتاب زده، طوری نتیجه گیری

در اینجا نیز، این ابهام باقی می ماند که فلج کردن نیروی هوایی چرا، به چه دلیل و از سوی چه کسانی دنبال می شد؟ حال آنکه با عنوان کردن این نکته که نیروی هوایی، تنها نیروی کار آمد است، تحقیر دو نیروی قدرتمند دیگر ارتش است، به ویژه آنکه نیروی زمینی ارتش که ستون فقرات آن سازمان را تشکیل می داد، تا پایان جنگ ایستادگی کرد و از خودکارایی نشان داد.

در مورد کودتای نوژه، اهداف و عوامل آن در کتابها و مقاله های زیادی تاکنون، منتشر و بدین واقعه مهم تاریخی پرداخته شده است، از جمله در مورد هدف کودتا یا نقش امریکا و عراق، تحلیلها و مستندات طریح و ارائه شده است که در آنها، هیچ کس مدعی ساختگی بودن کودتا نشده است، حتی هنوز عوامل کودتا در پاریس و امریکا در مصاحبه هایی که انجام می دهند، از کودتا دفاع می کنند. افزون بر این، مارک کازیروفسکی، نویسنده کتاب امریکا و سیاست خارجی شاه، پروژه ای را برای یک مؤسسه در امریکا دنبال می کند مبنی بر اثبات این نکته که عامل اصلی خارجی در کودتای نوژه، عراق است، نه امریکا. وی برای اثبات این نظریه به ایران سفر کرد و با برخی از تحلیلگران و کسانی که درگیر ستاد خنثی سازی کودتای نوژه بودند و نیز با عوامل کودتا در پاریس و امریکا گفت و گو و حتی در سمیناری در لندن مقاله ای را در مورد همین نظریه ارائه کرده که خلاصه گزارش آن در مطبوعات داخلی به چاپ رسیده است. با این ملاحظه، چگونه آقای باوند بر ساختگی بودن کودتای نوژه تأکید می کند، جای پرسش و تأمل است؟

آقای باوند پس از بحث کودتا به موضوع جنگ می پردازد و می گوید: «پس از آن (کودتای نوژه)، دیدیم که



این نوع موضعگیری در مورد ارتش که با فرض استبدادی بودن نظام جمهوری اسلامی ایران اتخاذ شده است بی شباهت با مواضع سازمانها و گروههای مخالف در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی نیست که نه تنها دغدغه امنیت ملی و بهبود شرایط بحرانی و اوضاع و احوال ارتش را نداشتند، بلکه در قالب شعارهای عوام پسند، مانند شورایی کردن مدیریت ارتش و ... تخم تردید و ازهم پاشیدگی، درون این سازمان به انقلاب و امام (ره) پیوسته، می پاشیدند و جز فروپاشی نظام نوپای مستقر شده، قصد دیگری در سر نمی پروراندند. بنا نداریم که آن گذشته ها و نیز نیات جناب آقای باوند را کالبد شکافی و پیش گویی کنیم؛ زیرا، در اینجا، نه مجال آن است و نه در شأن این گفت و گو و نقد، اما چه می شود که ایشان هنگامی که از روش نظامهای استبدادی در حذف چهره های مقبول سخن می گوید، بلافاصله، به حذف عوامل مؤثر در جنگ اشاره می کند، فارغ از مباحثی که باید در مورد مؤلفه های نظام استبدادی و میزان انطباق آن با شرایط جمهوری اسلامی صورت پذیرد تا صحت و سقم نظر آقای باوند مشخص شود، تنها می توان بدین موضوع اشاره کرد که این چه نظام استبدادی است که آقای باوند افزون بر اینکه نسبت استبدادی به آن می دهد و این نظر در نشریه ای در تیراژ وسیع به چاپ می رسد، در حساس ترین و حیاتی ترین مباحث دفاعی - امنیتی کشور نظرها و تحلیلهای خود را هر چند با ابهام و کنایه آمیز بیان می کند. سزاوار بود ایشان به جای بیان این نسبتها و کلیات بعضاً مخدوش و بی ربط، متناسب با شأن علمی خود و با توجه به شرایط و حقایق مبرهن تاریخی و به طور مستدل، دیدگاه و تحلیلهایشان را بیان کردند که متأسفانه، این گونه نیست.

### به نظر دکتر باوند،

در کودتای ۲۸ مرداد، ارتش به عنوان

ابزار کودتا عمل کرد و کودتای ۲۸ مرداد،

کودتایی امریکایی - انگلیسی بود،

نه کودتای ارتش، زیرا ارتش با توجه به

اینکه قائم به خود نبود، نمی توانست

تصمیم بگیرد

می کند که نبوغ و افتخارات امام راحل و نظام مقدس جمهوری اسلامی زیر سؤال می رود. وی با ظاهر دلسوزانه و جانبدارانه ای نسبت به ارتش می گوید: «نظامهای استبدادی همواره، بر آن هستند که هیچ وقت اجازه ندهند، گروهی، دسته ای و شخصیتی، مقبولیت و محبوبیت مردمی پیدا کند... کسانی که در این جنگ، نقش استراتژیک و خلاق داشتند، نگذاشتند اینها شناخته و مطرح شوند، یعنی در فتح المبین، و خرمشهر و بیت المقدس، نقش چشم گیری داشتند، اما اقتضا نمی کرد این پدیده ها شناخته و مطرح شوند و می بایست اینها خیلی سریع بازنشسته یا از گردونه خارج می شدند؛ بنابراین، بنا شد نقش ارتش را خنثی کنند، بعد نیز بسیاری بازنشسته شدند و نقش سپاه را بزرگ کردند!»<sup>۹</sup>

آقای باوند در حالی که عملکرد ارتش را در شش دهه گذشته پیش از انقلاب در برابر حوادث و تهدیدها در نسبت با ساختار سیاسی مقاطع مختلف تاریخی بررسی می کند، نقش ساختار سیاسی را پس از انقلاب در اداره جنگ هشت ساله و نیروهای نظامی رانانیده می گیرد و از این موضوع به سادگی می گذرد که آن سر و رأسی که ارتش و نیروهای دفاعی را در جنگ فرماندهی و کنترل کرد، کجا قرار دارد؟ ارتش چگونه در برابر جنگ نشانه هایی از شکل گیری هویت جدید از خود بروز داد و آن رابه دست آورد؟ آیا ارتش مستقل اقدام کرده است و در حالیکه آقای باوند معتقد است که هر گاه، ارتش رها شود و بدون رأس باشد، سردرگم می شود؛ پس، در اینجا، چرا از نقش رهبری امام (ره) و نظام سیاسی در شکل دادن هویت جدید در ارتش و نیروی دفاعی جدید منصفانه و عالمانه سخن گفته نمی شود؟ چرا توضیح داده نمی شود که نقش خلاق و استراتژیک در عملیاتها چگونه حاصل شد؟ در اینجا، لازم است، تنها به بخش محدودی از تحولات نظامی به صورت کوتاه اشاره شود:

- پس از پیروزی انقلاب، ارتش مورد اعتماد و حمایت رهبری انقلاب، انقلابیون و مردم بود؛ موضوعی که زمینه را برای هویت یابی جدید آن فراهم کرد و حادثه ای، مانند کودتای نوژه هیچ گونه تأثیری در تغییر دیدگاه رهبری، نظام و مردم به ارتش نداشت و این موضوع به جریان ضدانقلابی و سلطنت طلب وابسته به امریکا و اسرائیل و عراق در پیوند با عوامل خارجی نسبت داده شد و رهبری انقلاب همواره، در برابر گروهها و جریانهایی که می خواستند به انحلال ارتش و تضعیف ارتش بپردازند، می ایستاد و جداً از ارتش حمایت می کرد. در واقع، تصمیمهای رهبری انقلاب منجر به احیای ارتش شد.

دکتر باوند:

**وقتی انقلاب ۱۹۷۹ ایران رخ داد و راس حکومت از مملکت خارج شد، ارتش با تمام هیبتش ناتوان و سردرگم ماند و هائیزر تعیین می کرد چه باید یا نباید بکند؛ زیرا ارتش مستقل نبود**

در این دوره، دولت موقت و بعدها، بنی صدر فرصتهای زیادی را برای بازسازی ارتش از دست دادند و حتی در پاره ای از تصمیمها، مانند کاهش مدت سربازی، لغو خریدهای تسلیحاتی و پاره دیگری از موارد توانایی ارتش را تحت تأثیر قرار داد.

- با وقوع جنگ، پرواز ۱۴۰ فروند هواپیما به منظور پاسخ به تجاوز عراق، برای اثبات این معنا بود که ارتش با همه قوا آماده دفاع است؛ بنابراین، مشخص شد موضوعی به نام فلج کردن نیروی هوایی معنا ندارد. در دیگر بخشهای ارتش نیز نوعی بازخیزی و آمادگی برای دفاع قابل مشاهده بود. چنان که حتی برخی از عوامل کودتا که در زندان به سر می بردند، داوطلب خدمت مجدد شدند که با به کارگیری آنها برخی از اهداف



## دکتر باوند، در حالی که در وقایع تاریخی پیش از وقوع انقلاب نقش ارتش را ضعیف و وابسته توصیف می‌کند، در مورد جنگ تحمیلی به یک باره با نگرشی متفاوت نتیجه می‌گیرد که، «پس از انقلاب و پیش از جنگ، کسانی که جنگ تحمیلی را بعد از گروگانگیری پیش می‌آوردند، بر آن می‌شوند، نطفه‌های پویای این پدیده (ارتش) را تضعیف کنند»

حذف بنی صدر و با هدف آزادسازی مناطق اشغالی صورت گرفت. منظور از مشترک، طرح ریزی عملیات، ادغام نیروها و تشکیل قرارگاه مشترک برای هدایت عملیات است. البته عملیات مشترک بدین معنا پس از عملیات بدر دیگر انجام نشد و تنها در پاره‌ای از موارد، مانند واگذاری متقابل امکانات هماهنگی صورت می‌گرفت.

- پس از فتح خرمشهر، ظهور پاره‌ای از اختلاف نظرها در انتخاب هدف، طراحی، سازماندهی و فرماندهی عملیات سبب شد دو نیرو با نظر شورای عالی دفاع و آقای هاشمی رفسنجانی به صورت جداگانه، به اجرای مأموریت اقدام کنند. در این مرحله، عملیات فاو و کربلای ۴ و ۵، والفجر ۱۰ و بسیاری دیگر از عملیاتها از سوی سپاه انجام شد، هر چند پدافند هوایی و پشتیبانی هوایی یا واگذاری توپخانه نیز از سوی ارتش صورت گرفت.

این توضیحات نشان می‌دهد ارتش و سپاه در کنار هم بودند و حتی در دوره‌ای که جداگانه به انجام عملیات اقدام می‌کردند، با یکدیگر همکاری و هماهنگی داشتند. در این دوره، اوج خلاقیت و طرح ریزی استراتژیک در جنگ در منطقه فاو و بعدها، در عملیاتهای کربلای ۴ و ۵ به نقطه ظهور رسید که فرماندهان سپاه به عنوان فرزندان این ملت و در امتداد شکل‌گیری نیروی دفاعی جدید به طراحی و اجرای عملیات اقدام کردند که متأسفانه، آقای باوند از کنار آن می‌گذرد، حال آنکه بسیاری از تحلیلگران و ناظران خارجی بدین موضوع توجه کرده‌اند. این برخورد نشان می‌دهد کسانی که در جنگ نقش استراتژیک و خلاق داشتند، بدان معنا مورد توجه آقای باوند نیستند بلکه ایشان ملاحظاتی دیگری را در نظر دارند.

عراق از سوی همین خلبانان هدف حمله قرار گرفت. - در حالی که ارتش در حال انجام رسالت سنتی و تاریخی اش در کنار مردم، سپاه و بسیج بود، بنی صدر و لیبرالها با اغراض سیاسی و استفاده از ارتش مایل بود این گونه نشان دهد که تنها او حامی ارتش است و در معادلات سیاسی در داخل، بر رفتار ارتش متکی خواهد بود. این توطئه بنی صدر که برای داخل و خارج پیام داشت با تلاش نیروهای متعهد در ارتش و با رهبری امام (ره) خنثی شد.

همین ملاحظات سبب شد برای آزادسازی مناطق اشغالی بنی صدر به جای اتخاذ استراتژی نظامی، یک استراتژی ناقص سیاسی را در پیش گرفت و به دلیل حذف نیروهای مردمی و سپاه و بسیج، به عنوان بخشی از توان ملی، هیچ گونه موفقیتی در عملیاتهای چهارگانه در پاییز زمستان سال ۱۳۵۹ به دست نیاورد و به همین دلیل، با ایجاد حادثه ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران در نظر داشت آنچه را که با تکیه بر ابزار نظامی و پیروزی در جبهه به دست نیاورد، در صحنه سیاسی و در اتحاد با منافقین و دیگر عناصر ضدانقلابی دنبال کند.

- حذف بنی صدر نقطه آغاز همکاری و وحدت ارتش و سپاه و در نتیجه، آزادسازی مناطق اشغالی بود؛ بنابراین، عملیاتهای ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس در سال دوم جنگ با مشارکت و حضور قوی سپاه و تمامی نیروها صورت گرفت. در این مرحله، پیروزی در همان مناطقی صورت گرفت که پیش از این، در نخستین سال جنگ، از سوی بنی صدر برای انجام عملیات اقدام شد، اما نتیجه‌ای جز شکست نظامی، یأس و ناامیدی سیاسی و روحی - روانی به دنبال نداشت. انجام عملیات مشترک ارتش و سپاه پس از

## آقای باوند، در حالی که عملکرد ارتش را در شش دهه گذشته پیش از انقلاب در برابر حوادث و تهدیدها در نسبت با ساختار سیاسی مقاطع مختلف تاریخی بررسی می‌کند، نقش ساختار سیاسی را پس از انقلاب در اداره جنگ هشت ساله و نیروهای نظامی را نادیده می‌گیرد و از این موضوع به سادگی می‌گذرد که آن سر و رأسی که ارتش و نیروهای دفاعی را در جنگ فرماندهی و کنترل کرد، کجا قرار دارد؟

اینگونه تحلیل و نتیجه‌گیری می‌کنید، در آینده نیز، تأثیر انقلاب و جنگ در بازیابی و بازتعریف هویت ارتش و شکل‌گیری نیروی جدید دفاعی در ایران و کارکرد آن در جنگ و در تأمین امنیت ملی بر پایه دلایل و توضیحات مختلف بیان و درباره آن قضاوت خواهد شد.

آنچه روشن است و شما نیز بدان اذعان دارید، اینکه برای نخستین بار پس از انقلاب، ارتش نقش تاریخی و سنتی اش را انجام داد و حاصل آن، این بود که استقلال و امنیت کشور تأمین شد تا فرصت برای مصاحبه جنابعالی، و این گونه بحثها فراهم شود؛ بنابراین، باید موضوع را منصفانه و عالمانه مورد بحث و تحلیل قرار داد. طرح مسائل مبهم و مخدوش و بی‌پایه، با شأن علمی جنابعالی و حساسیت موضوع مورد بحث تناسبی ندارد. همچنین، در شرایطی، که آمریکا و اسرائیل کشور را تهدید می‌کنند، تجربه‌های دفاع مقدس و تقویت روحیه و توان نیروی دفاعی کشور ره‌توشه امنیت ملی خواهد بود و امید است فکر و قلم جنابعالی به این امر کمک کند.

اما در مورد اینکه آیا اراده‌ای برای جلوگیری از شناخته شدن فرماندهان جنگ از ارتش وجود داشته است یا نه یا تلاش ویژه‌ای برای حذف از طریق بازنشستگی اعمال شده یا نه پرسشهایی است که برادران ارتشی باید بدانها پاسخ دهند،<sup>(۱)</sup> اما آنچه روشن است، اینکه نتیجه زحمات ارتش جمهوری اسلامی ایران و فرماندهان آن به صورت گزارش عملکرد و خاطرات چاپ می‌شود و بدین ترتیب، بسیاری از موضوعات و نقشها در حال روشن شدن است و در این زمینه، نه تنها محدودیتی وجود ندارد، بلکه اقدامات تشویقی نیز صورت می‌گیرد. فراخوان مقاله از سوی بنیاد حفظ آثار برای جمع‌آوری دستاوردها و تجربه‌های دفاع مقدس از سوی فرماندهان جنگ، آخرین نمونه همین اقدامات است که در حال پیگیری است. همچنین، بسیاری از مناطق، خیابانها، اماکن عمومی در تهران و شهرستانها به نام فرماندهان جنگ از سپاه، ارتش و بسیج نام‌گذاری شده است. برگزاری کنگره و همایش شهدا نیز با همین هدف به صورت روش واحدی دنبال می‌شود. با این توضیح چگونه می‌توان مدعی شد که برای حذف اقدام می‌شود؟

اما بازنشستگی رویه‌ای جاری در نیروهای مسلح است که برای جایگزینی نیروهای جوان اجتناب‌ناپذیر است. ضمن اینکه هنوز بسیاری از فرماندهان جنگ در ارتش، تنها به دلیل سابقه حضور در جنگ سالهای متمادی و حتی بیش از عرف معمول، پس از بازنشستگی همچنان در مسئولیتهای عالیرتبه مشغول خدمت هستند و حتی برخی از فرماندهان بازنشسته نیز برای تحقیق و نگارش تجربه‌های جنگ به کار گرفته می‌شوند.

آقای باوند، همان‌گونه که جنابعالی گذشته ارتش را

### یادداشتها

۱. مجله نامه، شماره ۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۳، ص ۱۱.
۲. همان، ص ۱۳.
۳. همان جا.
۴. همان، ص ۱۴.
۵. همان جا.
۶. همان، ص ۱۵.
۷. همان، ص ۱۱.
۸. همان جا.
۹. همان، ص ۱۵.